

# زنان و جنبش زنان در جنبش مردمی پس از انتخابات:



نقش‌ها، چالش‌ها و انتظارات\*

شنبه ۲۱ آذر ۱۳۸۸ - ۱۲ دسامبر ۲۰۰۹

\* قسمتها یا تمامی این متن در سخنرانی در پارلمان سوئد (26 نوامبر 2009)، پارلمان اروپا (2 دسامبر 2009) و آمستردام (8 دسامبر 2009) به زبان انگلیسی ارائه شده است

همدستی و همبستگی میان مردسالاری و بنیادگرایی در ایران شرایطی را برای زنان به وجود آورده که می‌توان از آن به عنوان "کنترل ذهن و بدن" نام برد. در این نظام، علاوه بر فهرست بلند بالای قوانین مدنی و کیفری که زنان را فرودست می‌سازد، از جمله وظیفه تمکین زن از مرد در مسائل زناشویی، حق مرد برای داشتن چند همسر، لزوم اجازه پدر برای ازدواج، لزوم اجازه شوهر برای گرفتن گذرنامه و خروج از کشور، نداشتن حق بدون قید و شرط طلاق برای زنان، نصف بودن ارزش شهادت زن، جرم بودن تمامی روابط خارج از ازدواج، مشروع بودن قتل زن به دست شوهر اگر او را در حال آمیزش با مردی دیگر ببیند، جرم بودن ظاهر شدن در مکانهای عمومی بدون حجاب اسلامی و...

سی سال پس از انقلاب 79، تابستان امسال، چشمان جهانیان چشمه‌ای دیگر از غیرقابل پیش‌بینی بودن جامعه ایران را دید. میلیونها نفری که از فرصت اجازه حکومت برای تبلیغات انتخاباتی استفاده کرده بودند و خیابانها را از آن خود ساخته بودند، پس از اعلام نتایج ناباورانه انتخابات، همچنان در خیابان باقی ماندند. اعتراض به نتایج انتخابات، به عنوان خواسته اولیه همچنان باقی ماند اما تداوم اعتراضات، بی‌پاسخ ماندن خواسته‌ها از سوی حکومت و سرکوب شدید، خواسته‌های دیگری را نیز به خواسته اولیه اضافه کرد. خواسته آزادی زندانیان سیاسی، آزادی اجتماعات و آزادی بیان، زمانی مطرح شد که چندین هزار نفر در جریان تجمعات بعد از انتخابات بازداشت شدند و در عین حال تعداد زیادی از سران احزاب سیاسی اصلاح طلب و نیز روزنامه نگاران شناخته شده نیز دستگیر و تحت شکنجه قرار گرفتند. وقتی فاش شد که بیش از 100 نفر در حین تظاهرات یا در بازداشتگاه‌ها کشته شده‌اند، خواسته محاکمه عاملان این قتلها نیز به خواسته‌های جنبش مردمی اضافه شد. کوتاه زمانی

بعد، بحث تجاوز به زندانیان سیاسی مطرح شد و برخی از قربانیان حاضر به سخن گفتن شدند و مهدی کروبی، یکی از دوکاندیدای اصلاح طلب، به عنوان فردی که همیشه در چارچوب حکومت اسلامی فعالیت کرده بود، طرح وقایع مربوط به برخی از قربانیان را برعهده گرفت. این موضوع باعث شد برای نخستین بار بحث تجاوز و سایر شکنجه های جنسی در زندانهای ایران در عرصه عمومی مطرح شود.

از دیگر سو، وقتی حکومت و در راس آن رهبر جمهوری اسلامی نه تنها از پذیرش تمامی خواسته های ابتدایی اعتراض کنندگان، از قبیل بررسی بی طرفانه اسناد و شواهد مربوط به تقلب وسیع انتخاباتی خودداری کرد بلکه دامنه و شدت سرکوب اعتراض کنندگان را افزایش داد، بسیاری از معترضان را به این نتیجه رساند که در ساختارهای سیاسی موجود و با قانون اساسی جمهوری اسلامی نمی توان به دموکراسی و آزادی، به عنوان خواسته های محوری دست یافت. به این ترتیب، طرح خواست جدایی دین از دولت و نیز اعلام مخالفت با نهاد ولایت فقیه (رهبری)، به خواسته های اعتراض کنندگان افزوده شد.

امروز، با گذشت بیش از پنج ماه از شروع جنبش مردمی پس از انتخابات، سرکوب شدید، تاثیر زیادی بر کمتر شدن اعتراضات خیابانی گذاشته، هرچند هنوز نتوانسته این اعتراضات را کاملا خاموش کند. آخرین بار در 13 آبان 88، تعداد زیادی از مردم در تهران و حداقل ده شهر دیگر از امنیت حداقلی که به خاطر تظاهرات دولتی ضدآمریکایی که هر سال برگزار می شود استفاده کردند و به خیابانها ریختند. در این تظاهرات بیش از همیشه، زنان در نقش رهبران جنبش خیابانی ظاهر شدند و نیز بیش از همیشه مورد ضرب و جرح قرار گرفتند و با توم خوردند و مورد حمله نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

می خواهم پل بزنم به موضوع اصلی بحث که بررسی نقش زنان در جنبش مردمی ایران است. اینکه زنانی که اینگونه وسیع و شجاعانه به خیابانها آمده اند، که هستند، چه می خواهند، چه نقشی بازی می کنند و در نهایت به کدام سمت می روند؟ اینکه جنبش زنان به عنوان پایگاه اصلی طرح خواسته های زنان، امروز و در شرایط جدید پس از انتخابات، چه فرصتهایی دارد و با چه سئوالها و چالش هایی روبه رو است؟ و در نهایت، جامعه جهانی چه نقشی در پیشبرد این جنبش می تواند ایفا کند؟

من بحث خود را با شرح زندگی یکی از میلیونها بازیگر گمنام جنبش مردمی برای آزادی و دموکراسی شروع می کنم که به نظر من می تواند تا حدود زیادی خصوصیات و پایگاههای اجتماعی و طبقاتی این جنبش را نشان دهد. برای حفظ امنیت او ناگزیرم نامی مستعار برایش برگزینم. الهام، زنی سی ساله، ساکن یکی از شهرکهای فقیرنشین حاشیه تهران.

الهام یکی از زنانی بود که در تظاهرات 18 تیر دستگیر شد. او را به همراه زنان دیگر به زندان اوین منتقل کردند و حدود یک هفته بعد در بند بود. براساس گفته یکی از هم سلولی های او که مدتی هم سلولی من هم بود، پدر الهام، یک ارتشی بازنشسته است که حقوقش کفاف اداره خانواده ای پر جمعیت را نمی دهد. خانواده الهام زمانی که الهام فقط 15 سالش بوده، او را به ازدواج پسرعمویش درآوردند. الهام در آن زمان مجبور شد مدرسه را ترک کند و 15 سال تحت شدیدترین انواع خشونت از سوی شوهر قرار گرفت. 15 سال بعد، زمانی که دادگاه حضانت دو دختر 14 ساله و 10 ساله اش را به پدر داد، الهام با زخمهای زیادی بر بدن، دو دندان شکسته و مبلغ ناچیزی به عنوان مهریه، از شوهرش جدا شد. در طول دو سال توانست تحصیلات مقدماتی خود را به اتمام برساند و در یک آموزشگاه حسابداری ثبت نام کرد تا بتواند شغلی پیدا کند. تا اینجای زندگی او مثل هزارها زن عادی در ایران و بسیاری دیگر از نقاط دنیا، حتی اینجا، در سوئد بود. پیش از انتخابات، او چند بار از سر کنجکاوی به خیابان رفت و در صف طرفداران موسوی شعار داد اما در هیچ ستاد و گروه سیاسی فعال نبود. با شروع اعتراضات خیابانی پس از انتخابات، الهام و خواهرش هر روز از خانه خود در آن شهرک حاشیه ای به تهران می آمدند تا در تظاهرات شرکت کنند. در اندک زمانی الهام به یکی از رهبران دفاع های خیابانی تبدیل شد. او و خواهرش روسری های خود را دور سرشان طوری می بستند که فقط چشمهایشان پیدا باشد تا هم ماموران امنیتی نتوانند آنها را شناسایی کنند و هم گازهای فلفل و خردل اثر کمتری روی آنها بگذارد. الهام در حالی به زندان افتاد که داشت پسران جوان را تشویق می کرد که نیروهای امنیتی را به یکی از کوچه های اطراف میدان انقلاب بکشانند و آنها را خنثی کنند. او در گوشی موبایلش، که تنها وسیله تجملی بود که با پول مهریه اش خریده بود، چندین فیلم از راهپیمایی های مختلف داشت. هم سلولی من که فردی سیاسی بود ساعتها با الهام حرف زده بود تا بفهمد او، زنی که هیچ سابقه سیاسی ندارد و بزرگترین آرزویش داشتن کاری است که آنقدر درآمد داشته باشد که بتواند خانه ای برای خود و دو دخترش اجاره کند، چرا اینگونه درگیر جنبش مردمی شده است؟ الهام گفته بود: من خیلی وقته فهمیدم که زن توی جامعه ما آدم حساب نمی شه! هیچ حقی نداره! در واقع الهام خشم شدیدی از سیستمی داشت که در تمام این سالها بر او ظلم کرده بود و به همان میزان، اراده قوی برای مقاومت در برابر بی عدالتی داشت. یک روز الهام گفته بود: وقتی من رو گرفتند، گاردی ها ریخته بودند و همه پسرها در رفته بودند، فقط من و خواهرم مانده بودیم. ولی من خیلی طاقتم برای کتک

خوردن زیاده، این ها که چیزی نیست، بدتر از اینهاشو من از شوهرم و برادرانم خورده ام! چون آدم که ارزشی نداره! اما همین الهام ساعت‌های زیادی را در سلول درباره مدلهای مختلف آرایش مو، پیشنهادهایی که پسرها برای دوستی با او داده بودند یا فیلمهایی که از زندگی هنرپیشه ها دیده بود تعریف می کرد که با تعاریف مرسوم از یک فعال سیاسی زن همخوانی ندارد. الهام و خواهرش حتی در خانه کامپیوتر نداشتند و اخبار مربوط به تظاهرات را از دوست پسر خواهرش که پنهان از خانواده با او رابطه داشت می گرفتند. تنها نگرانی الهام این بود که بعد از آزاد شدن از زندان از برادرانش کتک بخورد زیرا او و خواهرش پنهان از آنها در تظاهرات شرکت کرده بودند.

از نظر من الهام یک استثنا نیست؛ برعکس، از بسیاری از جنبه ها می تواند بازتاب دهنده نسلی باشد که بدنه اصلی جنبش امروز مردم ایران را تشکیل می دهد و نیز می تواند توضیح دهد این جنبش چرا و چگونه به پیش می رود.

بدنه اصلی جنبش را جوانانی تشکیل می دهند که در سیستم تربیتی جمهوری اسلامی بزرگ شده اند اما به آن اعتقادی ندارند. تا پیش از تابستان امسال، بیشتر جامعه شناسان و تحلیلگران آنها را نسلی می دانستند که فاقد هرگونه خواست و انگیزه سیاسی است، با ارزشها و قوانین سخت ساخته جمهوری اسلامی کنار آمده و در نهایت سعی دارد در زندگی خصوصی خود و خارج از چشم مجریان قوانین، آزادی های فردی را به دست آورد و در یک کلام، نسل منفعل و ترسو و نان به نرخ روز خوری است. وقایع پس از انتخابات اما چهره دیگری از این نسل را نشان داد، معترض، خشمگین سنت شکن و شجاع، با خواسته های سیاسی مشخص. در واقع به نظر می رسید این نسل مثل فئری که همه عمر فشرده شده، به نقطه ای رسیده که فشار، تحمل ناپذیر شده و به همین دلیل، با تمام نیرو رها و باز شده است. و در این میان، زنان، خشمگین ترین، شجاع ترین و رها ترین ها بودند. آنها که در تمام این سالها، مقاومت در برابر قوانین و سیاستهای تبعیض آمیز را آموخته بودند، چیز زیادی هم برای از دست دادن نداشتند.

اما این زنان، چه کسانی هستند؟

می خواهم بگویم داستان الهام، داستان بسیاری از زنانی است که علیرغم تفاوت‌های طبقاتی و اجتماعی خود، همگی در زندگی تحت فشار تبعیض جنسیتی بوده اند. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی در 1979، بسیاری از قوانینی که به نفع زنان بود خلاف شرع، و ملغاً اعلام شد. زنان در عرصه خانواده، حق طلاق، حق ولایت بر فرزندان، حق حضانت و

حق ازدواج بدون اجازه پدر را از دست دادند. تمامی روابط خارج از ازدواج؛ جرم شناخته شد و مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج برای زنان و مردان متاهل، سنگسار تعیین شد. در عرصه اجتماعی نیز زنان موظف به پیروی از قوانین مربوط به حجاب اسلامی شدند، قضات زن از کار برکنار شدند، ریاست جمهوری و بسیاری مشاغل بالای سیاسی به مردان اختصاص یافت و محدودیتهای فراوانی برای رفتن زنان به دانشگاه و ورود آنان به بازار کار پدید آمد. در عین حال، رفته رفته از فعالیت گروههای سیاسی مخالف که زنان زیادی در آنها عضو بودند جلوگیری به عمل آمد و گروههای فمینیستی نیز به سرنوشتی مشابه دچار شد.

نسل من، در چنین شرایطی دوران کودکی خود را طی کرد؛ از سویی، هر روز ناگزیر بود با حجاب کامل اسلامی به مدرسه هایی برود که قانون جداسازی جنسیتی در آنها، همانند اتوبوسها و بسیاری از فضاهای عمومی حکمفرما بود، در مدرسه با آموزشهای مذهبی مواجه شود که به او می گفتند اگر تار مویی از زیر روسری اش پیدا باشد روز قیامت او را از همان تار مو آویزان خواهند کرد، و از سوی دیگر نمی توانست بر اشتیاق خود برای داشتن تجربه جنسی، دیدن فیلمهای هالیوودی و شوهای ام تی وی غلبه کند. و این نوع زندگی، مستلزم درگیری روزانه و مقاومت و پنهانکاری روزمره در برابر قوانینی بود که بسیاری از لذتهای زندگی را ممنوع کرده بود. زنان نسل من ناگزیر بودند هم در عرصه خصوصی و هم در عرصه عمومی با فهرست بلند بالایی از قوانین و سیاستهای تبعیض آمیز مبارزه کنند. شاید مرور برخی از این قوانین و سیاستها کمک کند تصویر دقیق تری از وضعیت زنان در ایران به دست آوریم.

همدستی و همبستگی میان مردسالاری و بنیادگرایی در ایران شرایطی را برای زنان به وجود آورده که می توان از آن به عنوان "کنترل ذهن و بدن" نام برد. در این نظام، علاوه بر فهرست بلند بالای قوانین مدنی و کیفری که زنان را فرودست می سازد، از جمله وظیفه تمکین زن از مرد در مسائل زناشویی، حق مرد برای داشتن چند همسر، لزوم اجازه پدر برای ازدواج، لزوم اجازه شوهر برای گرفتن گذرنامه و خروج از کشور، نداشتن حق بدون قید و شرط طلاق برای زنان، نصف بودن ارزش شهادت زن، جرم بودن تمامی روابط خارج از ازدواج، مشروع بودن قتل زن به دست شوهر اگر او را در حال آمیزش با مردی دیگر ببیند، جرم بودن ظاهر شدن در مکانهای عمومی بدون حجاب اسلامی و... هر روز سیاستهای بنیادگرایانه جدیدی اعمال می شود که زنان را، بیشتر و بیشتر به پستوی خانه ها براند. از جمله می توانم به سیاستهای جدید برای محدود کردن ورود زنان به دانشگاه ها، نیمه وقت کردن

کار زنان متاهل که باعث کاهش تقاضای بازار کار برای استخدام زنان خواهد شد، تغییر کتابهای درسی دختران و گنجاندن دروسی درباره خانه داری و شوهرداری و بچه داری، زنانه-مردانه کردن دانشگاه ها و سایر فضاهای عمومی و در نهایت سپردن اداره مدارس دخترانه به روحانیان، برای هر چه مذهبی تر کردن آموزش اشاره کنم.

اما آنچه مهم است این است که برخلاف تصویر رایجی که در غرب از زن ایرانی بوده است، که تصویری منفعل و تسلیم شده است، در تمام این سالها زنان ایرانی نه فقط در سطح فردی که به شکلی جمعی نیز در مقابل این قوانین و سیاستها مقاومت کرده اند و دستاوردهای فراوانی نیز داشته اند. جنبش زنان ایران به خصوص در ده سال گذشته، فعالانه خواسته های زنان را به عرصه عمومی کشانده و توانسته اصلاحاتی در قوانین و سیاستها ایجاد کند. فعالان جنبش زنان در دهه گذشته با وجود همه سرکوبها و فشارها که شامل زندانی شدن، ممنوع الخروج شدن، از دست دادن شغل، اخراج از دانشگاه، بسته شدن دفاتر کار و... آنها می شد، سعی کردند فعالانه با سیاستها و قوانینی که فرودستی و خانه نشینی زنان را نهادینه می کرد، مبارزه کنند. اما مهمترین دستاورد جنبش، گسترده کردن ایده آزادی و برابری یا آگاهی جنسیتی در میان زنان است که با رشد تعداد زنان تحصیلکرده در دانشگاه ها و افزایش سطح سواد و نیز گسترش شهرنشینی، گروه وسیعی از زنان را به وجود آورده که نسبت به وضعیت خویش معترض هستند. فضای نسبتا باز پیش از انتخابات ریاست جمهوری امسال، به زنان امکان داد که به طور وسیعی در خیابانها، به همراه بقیه اقشار، خواسته های خود را مطرح کنند؛ در حالی که تا پیش از این جز یکی دو مورد، تمامی تجمعات مربوط به حقوق زنان به طرز شدیدی سرکوب شده بود. با شروع اعتراضات خیابانی و به موازات آن شدت گرفتن سرکوب، زنان با به چالش کشیدن نقش ها و انتظاراتی که به عنوان یک موجود وابسته و تابع برای آنها تعریف شده بود، در خیابان ماندند و طی 5 ماه، به مهمترین بازیگران جنبش خیابانی تبدیل شدند. زنان که در تمام این سی سال تجربه برخورد روزمره با پلیس به دلیل حجاب خود داشتند، بهتر می دانستند چگونه باید با نیروهای امنیتی مواجه شد. خشونت گاردهای پلیس برای آنها یادآور خشونتی بود که در خانواده تجربه کرده بودند و وقتی بحث تجاوز و شکنجه جنسی به میان می آمد، آنها تجربه هر روزه تجاوز به کرامت انسانی خود را در ذهن داشتند. به همین دلیل، زنان در خیابان، پخته تر و با تجربه تر از مردان عمل می کردند.

حضور پررنگ زنان در اعتراضات خیابانی بعد از انتخابات ویژگی های زیادی داشت که در مجموع، تمامی کلیشه های جنسیتی را به چالش می

کشید. زنان جوان با پوشیدن لباسهایی که مطابق تعاریف جمهوری اسلامی، نامناسب تلقی می شود، در کنار مردان و نه در صفهای جداگانه، خواسته های خود را مطالبه می کردند. در واقع اولین پیامی که حضور پررنگ زنان در اعتراضات خیابانی به همراه داشت، شکستن عملی مرزهای قوانین مربوط به حجاب اجباری و قواعد مربوط به جداسازی جنسیتی در فضاهای عمومی بود. در عین حال زنان که در روزهای اول اعتراضات، عمدتاً فقط حضور داشتند، به سرعت و با شدت گرفتن سرکوب، نقشهای ویژه خود را پیدا کردند. آنها در گروههای چند نفره مانع از بازداشت جوانان می شدند و سعی می کردند بازداشت شده ها را از چنگ نیروهای امنیتی بیرون بیاورند، بسیاری از دفاع های خیابانی را رهبری می کردند و به خصوص در این اواخر، صحنه های متعددی از رهبری شعار دهندگان در خیابانها از سوی زنان جوان دیده می شود. هرچند در سطح رهبری سیاسی جنبش، حضور زنان اساساً محسوس نیست. در این دوران، تعداد زیادی از زنان نیز بازداشت شدند که در میان آنها از فعالان جنبش های اجتماعی، زنان حزبی و روزنامه نگار تا زنان عادی که در خیابان دستگیر شده بودند دیده می شدند. برخی از این زنان، پس از آزادی، تجربه خود از آزار و شکنجه جنسی در زندان را روایت کردند، مرگ برخی دیگر همچون ترانه موسوی که برخی شواهد از تجاوز و سپس قتل او حکایت دارد نیز باعث شد مساله تجاوز به زندانیان سیاسی، در سطح وسیعی مطرح شود و برای نخستین بار پس از انقلاب ایران، فعالان جنبش زنان ایده پیگیری موارد تجاوز و شکنجه جنسی علیه زندانیان سیاسی زن را برای به مجازات رساندن عاملان و آمران آنها، دنبال کنند. به خصوص اینکه در بسیاری از موارد زنان زندانی سیاسی وادار شدند اعترافاتی در مورد داشتن رابطه جنسی با فعالان سیاسی مرد و به خصوص از طیف اصلاح طلب بکنند و در واقع از آنان به عنوان طعمه هایی برای به دام انداختن مردان سیاسی استفاده شد.

اما هنوز بحث اصلی بر جای خود باقی است: این زنان، که تا این حد شجاعانه خیابان را از آن خود کرده اند و در مقابل سرکوب، مقاومت می کنند، چه می خواهند؟

به نظر می رسد زنانی که با به چالش کشیدن قوانین حجاب، تفکیک جنسیتی و کلیشه های زن تابع و مطیع، در خیابانها برای آزادی و دموکراسی خون دادند، عملاً، پیوند بین خواسته های جنسیتی و خواسته های عمومی دموکراتیک را نشان دادند اما هنوز خواسته های جنسیتی در شعارهای جنبش مردمی و مواضع رهبران آن تبلور نیافته است. با وجود اینکه فعالان جنبش زنان در سالهای گذشته در قالبهای مختلف، خواسته های زنان را بارها و بارها مطرح کرده اند، اما

چالش اصلی این است که فعالان این جنبش هنوز نتوانسته اند خواسته های خود را با جنبش بزرگ مردمی پیوند بزنند و به نمایندگی از زنان، مطالبات جنسیتی را به عنوان یکی از مطالبات جنبش مردمی مطرح سازند. سرکوب شدید فعالان مدنی و عدم امکان ادامه فعالیت در فضاهای عمومی برای فعالان شناخته شده جنبش زنان تنها یکی از دلایلی است که باعث شده تداوم حرکت جنبش زنان در ایران به خطر بیفتد.

تنها گروه متشکلی که تاکنون خواسته های خود را به طور صریح مطرح ساخته است، یک گروه مردمی است به نام "مادران عزادار" که مادران جانبختگان یا بازداشت شدگان آن را تشکیل داده اند. آنها هر شب به عصر در یکی از پارکهای تهران جمع می شوند، با سکوت و شمع در پارک حرکت می کنند و هر بار با صدور بیانیه ای بر دو خواسته محوری خود یعنی آزادی تمامی زندانیان عقیدتی و نیز محاکمه عاملان و آمران کشتار زندانیان و فعالان سیاسی در سی سال گذشته است، تاکید می ورزند. اخیراً در شهرهای دیگر نیز در همان ساعت تجمعات مادران عزادار برگزار می شود.

با این همه به نظر می رسد اگر جنبش زنان نتواند در طرح خواسته های مستقل خود، تئوریزه کردن اینکه خواسته های زنان اعتراض کننده چیست و یافتن استراتژی هایی برای پیوند دادن آن خواسته ها با جنبش مردمی موفق شود، خطر محو جنبش زنان بسیار محتوم است.

در شرایطی که سرکوب شدید، آن بخش از فعالان جامعه مدنی ایران را که در زندان نیستند، عملاً خانه نشین یا بسیار محدود کرده و طرح خواسته های زنان و پیگیری آنها از سوی فعالان جنبش زنان بسیار دشوار شده است، به نظر می رسد جامعه جهانی می تواند نقشی مهم در جلوگیری از خاموش شدن صدای زنان و جنبش مردمی ایران داشته باشد. در واقع از تمامی اشخاص یا نهادهایی که در سراسر دنیا، به حق همگان برای برخورداری از حقوق شهروندی، آزادی و دموکراسی اعتقاد دارند، انتظار می رود که از حق مردم ایران دفاع کنند.

اما سئوالی که این روزها در میان فعالان حقوق بشر در تمامی دنیا و سیاستمدارانی که به مساله ایران علاقه مند هستند مطرح است، این

است که برای جلوگیری از نقض حقوق بشر در ایران چه باید کرد؟ به نظر من آنچه امروز در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران باید مورد توجه قرار گیرد، لزوم اتخاذ استراتژی های موثر است. صدور بیانیه های سیاسی در مورد نقض حقوق بشر در ایران و توصیه رعایت آن به دولت جمهوری اسلامی، اگرچه لازم است، اما کافی نیست. استراتژی های جدیدی باید در این زمینه به کار گرفته شود که بر مبنای همسنگ دانستن وضعیت حقوق بشر و مساله هسته ای جمهوری اسلامی باشد. تاکید



بر وضعیت حقوق بشر به جای انرژی هسته ای، پشتوانه تایید مردم ایران را هم به همراه خواهد داشت. در حالی که مردم ایران در چند سال گذشته مخالفت چندانی با سیاستهای هسته ای جمهوری اسلامی از خود نشان نداده اند. همچنین استراتژی های موثر باید بر مبنای اندیشیدن به ضمانت اجرا برای وضعیت حقوق بشر در ایران باشد. واقعیت این است که با دولتی رو به رو هستیم که در مقابل نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر در تمامی حوزه ها، گاهی اوقات، نسبت به فشارهای بین المللی، واکنش نشان می دهد و با آزاد کردن یک زندانی سیاسی، متوقف کردن یک حکم اعدام و یا اجرا نکردن یک حکم سنگسار، پاسخی موقتی به خواست جهانی می دهد اما در مجموع، نقض حقوق بشر را به شکلی دائمی ادامه می دهد. در این شرایط، باید به استراتژی های تازه فکر کرد. خود همسنگ دانستن مساله انرژی هسته ای با حقوق بشر و وارد کردن حقوق بشر به عنوان موضوع مذاکره در تمامی مناسبات سیاسی و اقتصادی میان کشورهای اروپایی و ایران، یک روش موثر است زیرا ضمانت اجراهایی را که تاکنون برای اقدامات ایران در پرونده هسته ای در نظر گرفته شده به موارد نقض حقوق بشر گسترش می دهد. در عین حال به نظر می رسد وقت آن رسیده که دولت های اروپایی، به وضع تحریم های سیاسی و فرهنگی بپردازند که به طرز روشنی اعلام شود که تا زمانی که حقوق بشر در ایران نقض می شود، ادامه خواهد داشت. این تحریمها می توانند به موارد مشخصی از نقض حقوق زنان، نقض حقوق زندانیان سیاسی، عدم رعایت آزادی بیان و تجمعات و همینطور نقض حقوق اقلیت ها اشاره داشته باشند.

دومین استراتژی که باید مورد توجه اتحادیه اروپا قرار گیرد، حمایت از طرحها و ایده هایی است که فعالان جامعه مدنی و حقوقدانان ایرانی در مورد تشکیل کمیسیون های حقیقت یاب برای مشخص شدن واقعیات پیرامون نقض حقوق بشر در زندانها و به خصوص تجاوز به زندانیان سیاسی، محاکمه و مجازات آمران و مرتکبان نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران، به خصوص در وقایع پس از انتخابات، مطرح کرده اند. واقعیت این است که به دلیل عدم استقلال قوه قضاییه، تاکنون حتی یک نفر به عنوان عامل قتلهای متعرضان و تجاوز به زندانیان معرفی نشده است در حالی که تاکنون بیش از صد خانواده اعلام کرده اند که فرزندانشان در وقایع اخیر، در خیابان یا در زندان کشته شده اند. تعداد تجاوزها مشخص نیست اما برخی از قربانیان تجاوز حاضر به سخن گفتن و اعلام شکایت شده اند. با این همه، هنوز حتی یک نفر به دلیل دست داشتن در قتل یا تجاوز محاکمه نشده است. در چنین شرایطی به نظر می رسد برای اینکه نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران بدون پاسخ نماند، لازم است با حمایت نهادهای بین المللی،

کمیسیون های حقیقت یاب برای جمع آوری دلایل و مستند کردن شهادت ها تشکیل شود و پس از آن با استفاده از مکانیزمهای قضایی بین المللی، آمران و عاملان نقض سیستماتیک حقوق بشر در سی سال گذشته، محاکمه و مجازات شوند.

و آخرین استراتژی پیشنهادی من، حمایت از برنامه های دفاع از مدافعان حقوق بشر است. مدافعان حقوق بشر در ایران امروز، در صف اول خطر قرار دارند و در عین حال، تنها کسانی هستند که در بدترین شرایط نیز فعالیت خود را تعطیل نکرده اند. هم اکنون، تعداد زیادی از این مدافعان در زندان به سر می برند و خطر بازداشت و زندانی شدن طولانی مدت بقیه نیز وجود دارد. برخی از آنها که آزاد شده اند نیز تحت شدیدترین کنترل ها قرار دارند. در این شرایط لازم است کشورهای اروپایی تمهیداتی برای حفظ و حمایت از مدافعان حقوق بشر بیندیشند. این مساله که مدافعان بتوانند به راحتی ویزای کشورهای اروپایی را بگیرند و برای مدتی از ایران خارج شوند، باید تبدیل به یک سیاست مصوب شود. همچنین متاسفانه در مقایسه با امکاناتی که دولتهای اروپایی به نویسندگان، هنرمندان و شاعران که در کشورهای خود در معرض خطر هستند می دهد، امکانات حمایتی از مدافعان حقوق بشر در خطر تقریبا هیچ است. برنامه هایی که از مدافعان حقوق بشر حمایت می کند که برای مدتی از شرایط خطر دور شوند، می تواند رهبران جنبش مردنی برای حقوق بشر و دموکراسی را حفظ کند. واقعیت این است که ما بیش از این رهبران در زندان نمی خواهیم.

\*\*\*

الهام، هم سلولی دوست من، هنوز جایی در تهران، در حال مبارزه هم زمان با مردسالاری درون خانواده و بنیادگرایی حکومتی است. الهام و هزاران زن مانند الهام را تنها نگذاریم!